

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۹۴
صفحات: ۱۹۰-۱۷۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۶؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۲/۱۳

نخبگان توسعه گرای چین و تکوین جامعه همگن

وحید ذوالفقاری*

چکیده

توسعه اقتصادی چین و گذار به سوی جامعه همگن و هماهنگ، بیش از همه مدیون نخبگان توسعه گرایی می باشد که درصدد گذار به سوی اهداف توسعه، سازش میان سنت و مدرنیته، تأسیس دولت توسعه گرا، ایفای کارویژه های سیاسی- اقتصادی گوناگون و تکوین جامعه ای هماهنگ می باشند. بر این اساس، سوال اصلی پژوهش این است که نقش نخبگان در توسعه اقتصادی و تکوین جامعه هماهنگ چین چیست؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که رویه پراگماتیستی و عمل گرایانه نخبگان چینی از یک سو و تصمیم قاطع برای توسعه، ملی گرایی، تعهد به توسعه و حساسیت به تهدیدات امنیتی از سوی دیگر، منجر به توسعه اقتصادی چین و تکوین جامعه همگن گردیده است.

کلید واژه ها

نخبگان توسعه گرا، توسعه اقتصادی، جامعه همگن، حکمرانی پراگماتیک، چین.

مقدمه

از منظر تبارشناختی، دو دوره کاملاً متفاوت در تاریخ معاصر چین به ویژه از سال ۱۹۴۹ به بعد قابل شناسایی می‌باشد. دوره نخست در عصر «مائو تسه‌دون» (۱۹۷۶-۱۹۴۸) با حاکمیت رژیم مائوئیستی و توسعه بر اساس آموزه‌ها و مبانی کمونیستی می‌باشد. دوره دوم با حاکمیت سی ساله اصلاح‌گرایان (۲۰۱۱-۱۹۷۸) آغاز گردیده است که به سه دوره مختلف؛ مصلحان اقتصادی به رهبری «دنگ ژیاوپینگ» (۱۹۹۲-۱۹۷۸)، تکنوکرات‌ها به رهبری «جیانگ زمین» (۲۰۰۱-۱۹۹۲) و رهبران جوان به رهبری «هو جین تائو» (۲۰۱۱-۲۰۰۱) بخش پذیر می‌باشد. چین در این دوران بر اساس آموزه‌ها و مبانی توسعه سرمایه‌داری و بازار آزاد در مسیر تحول و دگرذیسی قرار گرفته است.

مهم‌ترین نماد تغییر و تحول در دوران حاکمیت اصلاح‌گرایان، طرح جامعه هماهنگ سوسیالیستی^۱ می‌باشد که به همراه مبانی ارزشی کاپیتالیستی و اقتصاد بازار، تحولات و دگرذیسی‌هایی را در چین ببار آورده است که استلزام واکاوی آن را در اولویت این پژوهش قرار داده است. از منظر برخی از منتقدان، چنین کنش و واکنش‌هایی در درون جامعه چین، نه تنها نشان از تغییر و تحول واقعی در چین نمی‌باشد، بلکه استمرار روندهای پیشین می‌باشد (Mahoney, 2009: 136). در حالی که از منظر برخی دیگر، طرح جامعه هماهنگ و همگن و پیوند آن با آموزه‌های سرمایه‌داری، دموکراسی و لیبرالیسم در دوران پسا-مائوئیستی (Bin, 2008:119)، علاوه بر متحول ساختن چین، منطق پراگماتیسم و فایده‌مندی را در رأس سیاست‌های این کشور قرار داده است.

با تأمل در ملاحظات بالا، این پژوهش درصدد برآورد نقش نخبگان در توسعه چین و تکوین جامعه هماهنگ می‌باشد. فرضیه اصلی این پژوهش بر حکمرانی پراگماتیک نخبگان توسعه‌گرا و تصمیم قاطع برای توسعه، ملی‌گرایی، تعهد به توسعه و حساسیت به تهدیدات امنیتی قرار گرفته است. این پژوهش بر اساس تئوری «دولت توسعه‌گرای» آدریان لفتویچ^۲ به آزمون فرضیه می‌پردازد. بر اساس این تئوری، مولفه‌های دولت توسعه‌گرا عبارتند از: نخبگان مصمم برای تحقق اهداف توسعه‌ای، استقلال نسبی دولت، بوروکراسی اقتصادی قوی و رقابتی، جامعه مدنی ضعیف، توانمندی لازم برای مدیریت موثر منافع بخش خصوصی و بهره‌گیری از ابزار سرکوب

1. Socialist Harmonious Society (SHS)

2. Adrian Leftwich

در پیشبرد توسعه همراه با توجه به رفاه عمومی و حفظ مشروعیت قانونی (لفت ویچ، ۱۳۸۴: ۲۲۰-۲۱۵). در این پیوند، نخبگان توسعه گرا خود دارای ویژگی‌هایی چون تصمیم قاطع برای توسعه، تعهد به رشد اقتصادی و توانمندی در تحقق آن، دوری از فساد، ملی گرا بودن و حساسیت در برابر تهدیدات امنیت داخلی هستند (همان، ۲۱۶-۲۱۵). ارتباط نزدیک بین این نخبگان با رهبران نیز از دیگر ویژگی‌های نخبگان توسعه گرا می‌باشد (همان: ۳۹۹-۳۹۸). از سوی دیگر، ایده ساختن جامعه همگن و هماهنگ همزمان با روی کار آمدن نسل چهارم رهبران اصلاح گرا به ویژه «هو جین تائو» آغاز گشته است. این مفهوم نخستین بار در سال ۲۰۰۲ در شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین مطرح گردیده است. در هفدهمین کنگره حزب در اکتبر ۲۰۰۷، این مفهوم، به همراه واژه نوظهور دیگری با عنوان «توسعه علمی»^۱، به مثابه مسیر آینده نوسازی چین مشخص گردید (See, 2009: 2-4).

با تحلیل محتوای سخنرانی‌ها، قطعنامه‌های کمیته مرکزی و کتاب‌های مختلف، جامعه هماهنگ چینی، اصولی چون حکومت قانون، انصاف، عدالت، سرزندگی، ثبات، همزیستی نظام مند و هماهنگ بین انسان و طبیعت (Ibid, 2)، مبارزه با فساد، افزایش اعتماد عمومی به حکومت، تقویت عملکرد حکومت و تقویت هماهنگی اجتماعی (Taylor & Calvillo, 2010: 136) را مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین، با تبیین و واکاوی تئوری دولت توسعه‌گرا و تز جامعه هماهنگ و همگن، این پژوهش درصدد تحلیل نقش نخبگان در توسعه چشمگیر چین بر می‌آید.

۱. تعهد به توسعه اقتصادی و سازش میان سنت و مدرنیته

تلاش برای گذار به سوی توسعه و عدم تمکین به سیاست‌های غیر توسعه‌گرا را به وضوح می‌توان در ایستارهای اعمالی و اعلانی رهبران چین به‌ویژه نسل مصلحین اقتصادی و رهبران جوان مشاهده نمود. چنین سیاست‌هایی در دولت‌های مختلف با شیوه‌های گوناگونی عملیاتی می‌شده است. در این پیوند، گفتمان پارادایمی حاکم در عصر مائو بر «سیاست» مبتنا یافته است، در حالی که در عصر اصلاحات، «اقتصاد» در رأس سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های کشور قرار گرفته است (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۰۲). به بیان دیگر، برنامه‌گرایی و عمل‌گرایی

به‌عنوان بدیل اصلی آرمان‌گرایی و کیش شخصیت درآمده است که در نهایت، بسترهای توسعه اقتصادی را تمهید نموده است (Guo, 2003:21).

در این پیوند، رهبران جدید چین با اتخاذ سیاست همنشینی، آموزه‌های سوسیالیستی و مائوئیستی را رها نمودند بلکه در مقابل، سنتزی از مبانی ارزشی سنت و مدرنیته را به کار گرفتند که حتی تا به امروز هم می‌توان در رفتاری‌های اِعمالی و اِعلانی نخبگان توسعه‌گرای چین ملاحظه نمود (Delury, 2008:39). نکته شایان بیان این است که تلاش چین برای گذار به توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون، هرگز از سوی پایه‌های ارزشی سوسیالیستی و سنتی به چالش کشیده نشده است. در حقیقت، بر اساس دو منطق فایده‌مندی و موقعیت، نخبگان توسعه‌گرای چینی از یک سو در مسیر نوسازی و مدرنیته گام برمی‌دارند و از سوی دیگر، شالوده‌ها و اقتضائات جامعه چینی را در نظر دارند (Chen, 1997:97-100). چنین آمیزشی بین توسعه اقتصادی و آموزه‌های سوسیالیستی که به تکوین جامعه همساز و همگن می‌انجامد را می‌توان در گفتارهای رهبران توسعه‌گرای چین مشاهده نمود. در این پیوند، ژیاو‌پینگ بر این باور است که اقتصاد متمرکز و برنامه‌ریزی شده لزوماً با سوسیالیسم پیوند ندارد چون در کاپیتالیسم هم طرح‌های اقتصادی وجود دارد. از سوی دیگر، یک اقتصاد کاپیتالیستی لزوماً با سرمایه‌داری همراه نیست چون در سوسیالیسم هم طرح‌های اقتصادی وجود دارد. در این پیوند، دنگ ژیاو‌پینگ از نوع خاصی از سوسیالیسم چینی سخن می‌راند که نه تنها مدافع بخش‌های کوچک خصوصی و انواع غیردولتی مالکیت می‌باشد، بلکه بر سیاست درهای باز برای جذب سرمایه‌های خارجی تأکید دارد (Ezzamel, 2007:688). در حقیقت، نخبگان توسعه‌گرای چینی با بازتعریف سوسیالیسم و تأکید بر نوع چینی آن، تعهد به توسعه اقتصادی و تکنولوژیک را آماج هدف خود قرار دادند. بنابراین، گذار چین به سوی توسعه اقتصادی در دوران جدید را می‌توان در تفاوت شعارهای بین‌نسل‌های مختلف رهبران ملاحظه نمود.



شکل ۱- گذار چین نوین به توسعه اقتصادی در شعارهای دوران مختلف

اگر چه تصویر بالا در نگاه اول، نشان از گسستی از دوران گذشته دارد، اما نخبگان توسعه گرای عصر اصلاحات و پسا اصلاحات بر اساس سیاست درهای باز، سیاست جذب اندیشه و تفکر را در پیش گرفتند که متعاقب آن، با تلفیق آموزه‌های سوسیالیسم و کاپیتالیسم، نه تنها دیپلماسی مشارکت فعالانه در مجامع بین المللی و منطقه ای و متنوع سازی بوروکراتیک را در پیش گرفته اند، بلکه برسازی جامعه رفاهی و تقویت وجهه ملی را در دستور کار خود قرار دادند که در نهایت بسترهای لازم برای توسعه اقتصادی را تمهید نموده است.

۲. ناسیونالیسم و مدیریت تهدیدات امنیتی

از دیگر مشخصات نخبگان توسعه‌گرا، احساس ملی‌گرایی آن‌ها می‌باشد که در مسیر توسعه‌گرایی هزینه می‌شود. در این پیوند، ملی‌گرایی نخبگان چینی مبتنی بر آموزه‌های پراگماتیستی و نتیجه‌گرا می‌باشد. در یک تبیین دقیق، ملی‌گرایی نخبگان توسعه‌گرای چین

دارای دو وجه درونزاد و برونزاد می‌باشد که هر دو بر اساس آموزه‌های عصر اصلاحات و در مسیر توسعه و نوسازی این کشور جهت‌گیری شده است. بُعد درونی ملی‌گرایی چین درصدد حفظ تمامیت ارضی و بُعد برونی ملی‌گرایی در راستای تعقیب منافع ملی در عرصه جهانی و ترمیم وجهه تهدیدسازی می‌باشد که به‌عنوان میراث عصر پیشا اصلاحات به شمار می‌رود.

۳. حفظ تمامیت ارضی

تلاش‌ها و اقدامات چین در سیاست‌های ناسیونالیستی درون زاد بر اساس سه محور تلاش برای بازگرداندن سرزمین‌های از دست رفته، مدیریت اختلافات ارضی و برخورد هوشمندانه با جدایی طلبان داخلی استوار است. در این پیوند، هنگ کنگ و ماکائو به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ به چین بازگردانده شده است اما تلاش‌ها برای حل و فصل مساله تایوان هم چنان پایدار است. تا جایی که الحاق تایوان به چین به عنوان مهم ترین مرحله در روند انسجام ملی عنوان گردیده است. در سویی دیگر، فرآیند انضمام هنگ کنگ به چین بر اساس سیاست‌های مشتمل آهنگین بوده است بلکه بر اساس آموزه‌های دیپلماتیک و تز «یک کشور و دو سیستم»^۱ رفتار شده است. چنین سیاست‌های اعمالی باعث شد تا دو سال پس از بازگشت هنگ کنگ، منطقه ماکائو هم به آغوش چین بازگشت.

تلقی تایوان به عنوان مهم ترین تهدید حاکمیت ملی چین، باعث تولید این تفکر و ذهنیت در میان نخبگان توسعه‌گرای چین گردیده است که سیاست‌های تدافعی و غیر تهاجمی را در برخورد با این منطقه در پیش بگیرند. در حقیقت، سیاست تایوانی چین بیش از تلاش برای وحدت آفرینی کوتاه مدت، درصدد جلوگیری از استقلال سیاسی می‌باشد. از اینرو، چین سیاست‌های اقتصادی و تجاری را برای بازگرداندن تایوان در پیش گرفته است؛ بدین معنا که نخبگان عمل‌گرای چینی بر این باورند که با توسعه مبادلات تجاری و اقتصادی با تایوان، بسترهای لازم برای بازگرداندن را تمهید می‌نمایند (Fook&Zheng, 2006: 55-61). بنابراین، اوج سیاست ورزی و عمل‌گرایی نخبگان توسعه‌گرای چینی را در مساله تایوان به وضوح می‌توان مشاهده نمود. در این پیوند، چینی‌ها ضمن حفظ فضای مسالمت آمیز و دوری از تنش و شدت عمل از یک سو، و عدم بازگشت از موضع خود مبنی بر بازگشت تایوان از سوی دیگر، نه تنها در

تلاش برای حفظ وجهه ملی و منطقه ای خود می باشند، بلکه چهره بین‌المللی خود را نیز با چالش و آسیب مواجه نمی‌سازد و منجر به موضع گیری غرب به ویژه آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شریک تجاری نمی‌شود. همچنین، اختلافات مرزی چین با کشورهای مالزی، برونئی، ویتنام، فیلیپین و تایوان بر سر جزایر «اسپراتلی» باعث شده است که در سال ۱۹۹۲ مواردی به قانون اساسی خود اضافه کرد که بر اساس آن بر حاکمیت چین بر جزایر منطقه دریای جنوب صحنه قانونی گذارد و در عین حال برای مذاکره با طرف‌های دیگر اعلام آمادگی کرد به شرط آن که حاکمیت بی چون و چرای چین را بر این مناطق مورد شناسایی قرار دهند (شاهنده، ۱۳۷۰: ۳۳-۳۲). اختلافات مرزی با هندوستان و جمهوری‌های تازه استقلال یافته از شوروی نیز از جمله دیگر چالش‌های ملی می‌باشد که به‌ویژه با هوشمندی بسیار و به ویژه با تأسیس سازمان شانگهای، درصدد مدیریت چنین مشکلاتی برآمده است. از سوی دیگر، مقابله با جدایی طلبان دو منطقه سین کیانگ و تبت نیز در زمره سیاست‌های ملی گرایانه چین درآمده است. با گسیل نیروی ارتش در این دو منطقه برای جلوگیری از سیاست‌های تروریستی از یک سو و رایزنی با کشورها و سازمان‌های مختلف به ویژه کشورهای عضو سازمان شانگهای، درصدد کنترل و مدیریت این دو منطقه می‌باشد. مصداق بارز رایزنی چینی‌ها با سازمان‌های مختلف را می‌توان در عدم دعوت سازمان ملل از «دالایی لاما» برای مشارکت در اجلاس رهبران مذهبی جهان در سال ۲۰۰۰ اشاره نمود (کتاب سبز چین، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۳).

۴. تعقیب منافع ملی در عرصه جهانی

سیاست خارجی چین با تأکید بر «بازیگر مسؤول»^۱، توانایی تولید فرصت‌هایی برای کشور دارد. به‌عنوان یک بازیگر مسؤول، چین بر این باور است که ضرورتی برای ترمیم نگرانی‌های دیگر کشورها راجع به رشد اقتصادی سریع چین و تلاش برای ایجاد توازن بین منافع ملی کشورش و منافع مشترک جامعه بین‌الملل وجود دارد. این اعتقاد در بسیاری از اسناد و سخنرانی‌های مقامات مسؤول چین در عرصه‌های مختلف بین‌المللی مشاهده می‌شود. رئیس جمهور «جیانگ زمین» در شانزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین^۲ اشاره داشت که «چین با مقتضیات تاریخی پیش می‌رود و درصدد حفظ منافع مشترک بشری است» و نیز

1. Responsible Actor
2. Chinese Communist Party

«هدف سیاست خارجی چین، تداوم صلح جهانی و افزایش توسعه مشترک می‌باشد» (Zemin, 2002: 1-2). در سال‌های اخیر هم صحبت‌هایی راجع به چنین مسائلی از سوی مقامات چینی ابراز گشته است که بر این مساله تأکید داشتند که چین بایستی به تأمین صلح و ارتقای توسعه از طریق همکاری در جهت منافع توسعه انسانی و تلاش برای نفع مشترک و وضعیت برد-برد از طریق گسترش تقارن منافع همه کشورها بپردازد (Zhaoxing, 2005:1-4). این مهم در ارتباطات اقتصادی میان کشورهای آسیایی هم به وضوح مشاهده می‌شود. رشد اقتصادی چین به‌طور گسترده‌ای به کل منطقه تخصیص یافته است. برای مثال، برآوردها راجع به برابری قدرت خرید نشان می‌دهد که چین از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴، به ترتیب؛ ۸۵/۸ درصد، ۷۴/۲ درصد، ۷۹/۸ درصد و ۷۵/۲ درصد رشد تولید ناخالص داخلی آسیا را تخصیص و توزیع کرده است. در سال ۲۰۰۵، چین ۵۴ درصد تولید ناخالص داخلی آسیای شرقی (شامل ژاپن) به همراه ۷۵/۴ درصد منطقه و ۳۱/۸ درصد جهان را به خود اختصاص داده است (IMF, 2006). چین به‌طور روزافزونی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مقاصد صادراتی ملت‌ها و اقتصادها در شرق و آسیای جنوب شرقی تبدیل گشته است. بر اساس برخی برآوردها، سهم چین در صادرات (آسیای شرقی به غیر از ژاپن) به حوزه توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)^۱ و اتحادیه اروپا، از ۲۵ درصد به ۴۵ درصد در طول سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۱ رسیده است. که اکنون این درصد به ۵۶ درصد رسیده است (Bottelier, 2003:1). بعد دیگر سیاست آسیایی چین این است که از منظر سیاسی، به‌طور فعالانه‌ای در ترتیبات چند جانبه منطقه‌ای مشارکت می‌نماید. به‌عنوان مشارکت‌کننده در سازمان‌های منطقه‌ای مانند «همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک»^۲، «جلاسیه آسیا-اروپا»^۳، و «آ.سه.آن به علاوه سه»^۴، چین در تلاش برای ارتقای همکاری درون و بین منطقه‌ای است. با توجه به همکاری منطقه‌ای، چین از منطقه‌گرایی آزاد حمایت می‌کند و نیز از نقش مثبت ایالات متحده در فرآیند جامعه‌سازی در آسیای شرقی استقبال می‌نماید. هم‌چنین، این کشور بر سازمان «آ.سه.آن»^۵ به‌عنوان

1. North American Free Trade Agreement
2. Asia- Pacific Economic Cooperation
3. Asia- Europe Meeting
4. ASEAN Plus Three
5. Association of Southeast Asian Nations

نیروی محرک همکاری منطقه ای تأکید می کند و درصدد تأسیس نظام امنیت غیر کلاسیک در جهت همکاری های کاربردی می باشد.

بنابراین، در یک نگاه کلی، ناسیونالیسم چینی دارای خصایصی مانند؛ بهبود رابطه با قدرت های بزرگ، دیپلماسی اقتصادی فعالانه و دیپلماسی چندجانبه و مشارکتی (Yaqing, 2008:43-45)، گسترش و تعمیق روابط دو جانبه از طریق مذاکرات و مشارکت استراتژیک با دولت های دیگر و نیز، مشارکت قدرتمندانه در نهادهای بین المللی (Liquan, 2008:111) و اتخاذ اکثر هنجارها و قواعد قانون بین المللی (Kent, 2008:70-71) می باشد. بر این مبنا، مشارکت چین در مذاکرات دیپلماتیک مختلف نه تنها محرکه تغییر سیاست خارجی و دیپلماسی چین هستند، بلکه تبلور هویت نوین این کشور می باشند.

۵. پیوند نخبگان توسعه گرا و رهبران

یکی از اصول حکمرانی در چین، حضور غلیظ تفکرات کمیته مرکزی حزب کمونیست در دوره های مختلف می باشد. وجود چنین اصلی، اقتضای پیوند بین رهبران و حزب کمونیست را ایجاد می نماید. اگر چه تمایز گذاری ساختاری و تفکیک قوا به مثابه یکی از اصول اساسی از منظر قانون به رسمیت شناخته شده است، اما در عمل پیوند نزدیکی بین این دو رکن سیاسی وجود دارد. چنین همبستگی بین حزب کمونیست و رهبران سیاسی تا جایی پیش رفته است که عضویت در حزب کمونیست، به عنوان پیش شرط اصلی برای جذب افراد به درون دستگاه های دولتی می باشد (Smyth, 2010: 279).

چنین پیوند گسترده ای بین حزب کمونیست و رهبران چینی، نه تنها از یک سو منجر به مشروعیت و مقبولیت این حزب در میان افکار عمومی چینی می گردد، بلکه از سوی دیگر باعث شد تا رهبران حزب کمونیست، توسعه اقتصادی را برای تداوم حضور خود در قدرت در پیش بگیرند. به علاوه، با گشوده شدن درهای حزب بر روی روشنفکران (به مثابه یکی از عوامل مدرنیزاسیون) توسط دنگ و هم چنین ارائه دکتترین سه نمایندگی جیانگ زمین که تقاضای جذب بازرگانان و سرمایه داران (نخبگان اقتصادی) را به درون حزب داشت و تعهد هوجین تائو و رهبران نسل چهارم به تداوم اصلاحات آغاز شده از دو دهه قبل (Lheem & Guo, 2004: 16)، حزب عملاً به نهاد ارتباط دهنده نخبگان (سیاسی، فکری، اقتصادی) با دولت و رهبران تبدیل شده است. با توجه به ارتباط نزدیک حزب با دولت و نیز عضویت نخبگان در حزب،

حضور آن‌ها در سطوح بالای اداری و اجرایی میسر می‌گردد. بر مبنای چنین همبستگی نزدیکی بین حزب کمونیست و دولت چین، برخی آن را «دولت انحصارگر عقلانی»^۱ یا جامعه و نظام «پسا توتالیتریستی»^۲ (Lai, 2006: 56-57) عنوان می‌دهند که اصلاحات سیاسی آن در راستای عقلانی کردن نظام سیاسی و تسهیل در روند توسعه اقتصادی عملیاتی می‌شود (Zhang, 2006:154) در این پیوند، دنگ شیائو پینگ، جیانگ زمین و هو جین تائو از رهبری حزب به رهبری کشور رسیدند و اکثریت مقامات بالای کشوری نیز همین وضعیت را دارند. این روابط تنیده‌ای که میان دولت و حزب وجود دارد، خصلت تعهد مربوط به مشارکت را در ساختار رسمی تقویت می‌کند و به تعبیری دیگر، نشان دهنده ویژگی محدود بودن و حضور همه جانبه در مناصب سیاسی و نظامی است.

۶. فسادگریزی و جذب سرمایه

دوری از فساد از یک سو و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی از سوی دیگر، یکی دیگر از ویژگی‌های دولت‌ها و نخبگان توسعه‌گرا می‌باشد. اما مطلب شایان بیان این است که فساد گریزی به معنای دوری مطلق از فساد نخواهد بود؛ چرا که به هر حال فساد در هر نوع رژیمی حتی دولت‌های دموکراتیک هم دیده می‌شود. در مقابل دو مساله در خصوص فساد گریزی از اهمیت ریشه‌ای برخوردارند. نخست این که فساد در میان نخبگان توسعه‌گرا حضوری غالب نداشته باشد. دوم این که تلاش و عزم جدی برای از میان برداشتن فساد در میان نخبگان توسعه‌گرا وجود داشته باشد.

از منظر تبارشناختی و تاریخی، مساله مبارزه با فساد تنها در عصر اصلاحات چین آغاز نشده است، بلکه ریشه‌های آن به سال‌های قبل از اصلاحات هم برمی‌گردد. در واقع، پس از انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، حرکت‌هایی در جهت مبارزه با فساد صورت گرفته است که رهبران چینی آن را در چارچوب مبارزه طبقاتی بین طبقات فقیر و کارگر از یک سو و سرمایه داران و گروه‌های صاحب منصب از سوی دیگر عنوان نهادند. در واقع، رهبران حزب کمونیست، بسیج توده‌ها را بهترین روش برای ممانعت از شیوع فساد و ناکارکردی گروه حاکمه می‌دانستند. در واقع، جنبش‌های حزب کمونیست علیه فساد در طی سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ با سه اقدام؛ ضد

1. Rational Monopolist State

2. Post- Totalitarianism

اسراف کاری، ضد فساد و ضد کاغذ بازی آغاز نمودند. اما در سال‌های بعد، چنین جنبش‌های ضد فساد بر روی مسائلی مانند رشوه خواری، ضد فرار مالیاتی، ضد سرقت دارایی‌های دولتی، ضد فریب در کار و در نهایت ضد سرقت اطلاعات اقتصادی دولت تسری یافته است (Guo, 2008:99-100). در دوران پس از کار آمدن مصلحان اقتصادی و آغاز عصر اصلاحات در چین در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹، فرآیند رسیدگی و پیشگیری از وقوع فساد، پیشرفت بیشتری نموده است. در این پیوند، کمیسیون مرکزی نظارت بر اجرای قوانین، دفتر نظارت بر عملکرد دولت و نمایندگی عالی قضایی تشکیل گردیده است که درصدد شناسایی بسترهای رشد فساد در چین و مقابله با آن می‌باشند (Yu, 2008:163; Becker, 2008: 289). چنین سازمان‌هایی برای مبارزه با فساد و نیروهای آن، برنامه ای با عنوان «اقدام رادیکال»^۱ را به اجرا گذاشتند که بر اساس آن، شاهد جنبش‌های ضد فساد در چین در سال‌های ۱۹۸۲، ۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۶ می‌باشیم که متعاقب آن، بسیاری از صاحب منصبان چینی به جرم فساد انگیزی محکوم گردیدند (Gao, 2008:100).

از سوی دیگر، سال‌های پس از روی کار آمدن دولت اصلاح گرا در چین به ویژه پس از بحران مالی آسیا در اواخر دهه ۱۹۹۰، بسترهای لازم برای جلوگیری از ارتکاب به فساد را تولید نموده است. در این اثنا، ضمن تأکید بر دفع بسترها و انگیزه‌های نهادی گرایش به فساد، ترکیبی از اقدامات رسمی و نهادی صورت گرفته است که بر الزام به استفاده از نام‌های واقعی برای پرسنل سرویس‌های مالی، تأسیس سیستم مسؤل و پاسخگو، وضع قوانین بر ضد فساد و انگیزه‌های ایجاد آن، بازرسی‌های پایان دوره خدمت و وضع سیستم نوین بودجه ریزی دولتی تأکید نموده است (Xingni, 2008:120). بنابراین، برای اثبات فرضیه کاهش بسترهای فساد در چین، به مقایسه آن با برخی از شاخصه‌های کلان اقتصادی مانند رشد تولید ناخالص داخلی، سرمایه گذاری خارجی و فقر زدایی می‌پردازیم.

بر اساس نظر اقتصاد دانان، رابطه معکوسی بین فساد و رشد تولید ناخالص داخلی وجود دارد. بدین معنا که با کاهش فساد، تولید ناخالص داخلی رشد خواهد کرد (Pei, 2001:1-2). رشد تولید ناخالص داخلی چین در سال ۱۹۸۲ حدود ۹ درصد، در سال ۱۹۸۶ حدود ۸/۹ درصد، در سال ۱۹۹۰ در حدود ۳/۸، در سال ۱۹۹۴ در حدود ۱۲/۷ درصد، در سال ۱۹۹۸ در

حدود ۷/۸ درصد، در سال ۲۰۰۲ در حدود ۸ درصد و در سال ۲۰۰۴ در حدود ۹/۷ اعلام گردید (World Bank, 2011). اگر نسبت بین رشد GDP و شاخص فساد را که در بالا بیان شده در نظر بگیریم، رشد تولید ناخالص داخلی بیان کننده بهبود درصدی از شاخص فساد خواهد بود که این مساله با توجه به نرخ نسبتا بالای رشد تولید ناخالص داخلی چین در سه دهه اخیر، بیان کننده بهبود سالانه شاخص فساد در این کشور می باشد. هم چنین، سطح پائین فساد در یک کشور، یکی از انگیزه های لازم برای جذب سرمایه های خارجی می باشد. سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال ۱۹۸۸ حدود ۳/۱۹ میلیارد دلار، در سال ۱۹۹۲ در حدود ۱۱/۰۱ میلیارد دلار، در سال ۱۹۹۶ در حدود ۴۱/۷۳ میلیارد دلار، در سال ۲۰۰۰ در حدود ۴۰/۷۱ میلیارد دلار، در سال ۲۰۰۴ در حدود ۶۰/۶ میلیارد دلار بوده است (IMF, 2010). با توجه به رابطه بین سرمایه گذاری خارجی و فساد و توجه به ارقام بالای سرمایه گذاری خارجی در چین که سالیانه افزایش زیادی نیز داشته است، می توان نتیجه گرفت که میزان فساد در چین در سطح پایینی قرار دارد که توانسته اعتماد سرمایه گذاران خارجی را جلب نماید. هم چنین، موفقیت در سیاست های فقر زدائی دولت، بیانگر آن است که فساد در سطح پایینی قرار دارد. تلاش های فقر زدایی در چین منجر به این شد که جمعیت فقیر چین از ۲۵۰ میلیون نفر در آغاز اصلاحات به کمتر از ۱۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۶ کاهش یافته است (فرزین نیا، ۱۹:۱۳۸۸). این موفقیت در مهار فقر می تواند نشانه دیگری بر پایین بودن سطح فساد در میان رهبران توسعه گرای چین باشد که مسؤول اصلی برنامه های فقر زدائی کشور هستند.

۷. بوروکرات های قدرتمند و متخصص

یکی دیگر از ویژگی های نخبگان توسعه گرا، تلاش برای پیشبرد توسعه و استقلال نسبی آنها می باشد که در نهایت بسترهای لازم برای تکوین بوروکراسی های قدرتمند و توسعه اقتصادی و اجتماعی را تمهید می نمایند. در واقع، قدرت واقعی نخبگان در توانایی فنی و استقلال آنها در شکل دادن به سیاست های بنیادین توسعه می باشد.

چین در سال های پس از روی کار آمدن مصلحان اقتصادی که در راستای تخصص گرایی و شایسته سالاری در گذار است، درصدد کاهش حجم بوروکراسی و افزایش کیفیت آن است. در این پیوند، اصلاح دستگاه اداری و بوروکراتیک چین از سال ۱۹۸۱ آغاز گردیده است که با کاهش تعداد کارمندان و سازمان های کم بازده، بیشتر بر نقش تخصص و شایستگی سازمانی

برای دستیابی به مناصب دولتی تأکید شده است. پراگماتیسم و عمل‌گرایی رهبران چینی درصدد جایگزینی نخبگان عمل‌گرا به جای نخبگان ایدئولوژیک بوده است. عمل‌گرایی بوروکراتیک و احیای اداری در چین نوین را می‌توان در گفتارهای رهبران چین به خوبی ملاحظه نمود. بر این اساس، دنگ ژیاو‌پینگ بر این باور اعتقاد داشت که بایستی برای توسعه اقتصادی کشور، برنامه ریزی نمائیم، حکومت و اقتصاد کشور را نوسازی نمائیم، از بوروکرات‌های شایسته و جوان تر و تحصیل کرده تر برای مدیریت اقتصاد کشور استفاده نمائیم (Mahoney, 2009:152). در این راستا، میزان تحصیلات اعضای کمیته مرکزی نیز به شکل ملموسی افزایش یافته است. به گونه ای که تعداد اعضای تحصیل کرده کمیته مرکزی حزب کمونیست در کنگره دوازدهم (۱۹۸۲) حدود ۵۵/۴ درصد، کنگره سیزدهم (۱۹۸۷) به ۷۳/۳ درصد، کنگره چهاردهم (۱۹۹۲) حدود ۸۳/۷ درصد، کنگره پانزدهم (۱۹۹۷) به ۹۲/۴ درصد و کنگره شانزدهم (۲۰۰۲) به ۹۸/۶ درصد رسیده است (Youngnian, 2003:68). اصلاحات در دستگاه اداری چین باعث شده است که بر اساس اطلاعات منتشر شده از شهرهای مختلف در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴، پروژه پیشرفت در بخش دولتی، رشد عقلانی داشته است که متعاقب آن، اهمیت آموزش و پرورش و تحصیلات به مثابه آزمونی برای ترویج و فعال نمودن بوروکرات‌های نسل جدید رشد یافته است (Smyth, 2010:279). در این پیوند، هو جین تائو بخش‌های علمی و تکنولوژیک را به عنوان زیربنای توسعه تلقی می‌کرد. استراتژی این دوره برای نوسازی علوم و تکنولوژی، جذب نخبگان چینی از سایر کشورها بوده است.

هم‌چنین، برای محدود کردن دخالت‌های دیوان سالارانه، بحث تمرکز زدایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ مطرح گردیده است تا بسترهای لازم برای موفقیت اصلاحات و سیاست درهای باز فراهم گردد (Fook, 2005:52). تفویض اختیارات لازم به مقامات مناطق آزاد باعث شد تا مسئولین این مناطق برای تنظیم خط مشی‌های اقتصادی، نه تنها الزامی به تبعیت از برنامه‌های دولت مرکزی نداشته باشند، بلکه بر اساس چارچوب‌های قانونی خاص خودشان به اداره مناطق بپردازند (شاهنده، ۱۳۸۳: ۲۰۹). از سوی دیگر، تلاش‌هایی جهت تحرک مناطق محلی به سوی استقلال صورت گرفته است. تمرکزگرایی در زمان اصلاحات در سال ۱۹۷۸ باعث شد تا تمامی درآمدهای مسؤولین محلی به دولت مرکزی ارائه شود. به بیان دیگر، نوعی نظام دستوری بر مسائل بوروکراتیک حاکم بوده است (Tsai, 2004:6). اما اصلاحات مالی سال ۱۹۸۰، تغییری را در نظام بوروکراتیک چین ببار آورده است که منابع خاصی برای دولت‌های محلی در نظر گرفته

است. در واقع، سیاست تمرکززدایی بوروکراتیک به کار گرفته شده است که تنها سهمی از درآمدهای دولت‌های محلی به دولت مرکزی تحویل داده می‌شد. برای نمونه در سال ۱۹۷۹، ۲۰/۲ درصد از کل درآمد کشور به مرکز و ۷۹/۸ درصد به نواحی محلی اختصاص یافته است. ۵۱/۱ درصد مخارج و هزینه‌ها به مرکز و ۴۸/۹ درصد به نواحی محلی تخصیص یافته است. در نتیجه اصلاحات مالی، در سال ۲۰۰۲ از کل درآمد کشور، ۵۵ درصد به مرکز و ۴۵ درصد به دولت‌های محلی و ۳۱/۷ درصد مخارج به مرکز و ۶۹/۳ درصد به نواحی محلی انتقال یافته است (Tsai, 2004:10). بنابراین، جایگزینی بوروکرات‌های عمل‌گرا و متخصص به جای بوروکرات‌های ایدئولوژیک، تمرکز زدایی اداری، کاهش کمیّت و افزایش کیفیت اداری، استخدام افراد تحصیل کرده و جذب نخبگان چینی از سرتاسر دنیا، نه تنها به فرآیند توسعه اقتصادی چین کمک نموده است، بلکه وجهه نخبگان را در سطح ملی، منطقه ای و جهانی تقویت نمود و استراتژی‌های اِعمالی آن‌ها در راستای توسعه اقتصادی را به الگویی برای دیگر کشورها تبدیل کرده است.

۸. توسعه اقتصادی چین و تکوین جامعه همگن

جامعه هم‌هنگ و همگن، اساساً از یک منظر، با روند توسعه‌گرایی و پیامدهای آن در دوره اصلاحات پیوند داشته و به منزله تبعات بلافصل این روند، قابل بحث و بررسی می‌باشد. هم‌اکنون، چینی‌ها درصدد تکوین جامعه‌ای هستند که مطابق قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست، ارزش‌های بنیادین و اساسی مورد نیاز آن را اموری چون دموکراسی، قانون، انصاف، عدالت، صداقت و درستکاری، اعتماد، دلسوزی، سرزندگی و شور و نشاط، ثبات و نظم تشکیل می‌دهد (Li & Oberheitmann, 2009: 1414). به علاوه، بنابر اشاره هو جین‌تائو در سخنرانی اش در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، جهان، از جمله چین، باید اهداف توسعه هزاره سازمان ملل متحد^۱ که بر توسعه مردم مدار تکیه دارد را الگوی خود قرار دهند (Blanchard, 2008: 166). حتی، مفهوم توسعه پایدار^۲ با سه ستون رشد دانش پایه و نوآوری بنیاد، تمرکز بر کیفیت زندگی، و تعیین سرنوشت فرد به دست خودش (Nordtveit, 2009: 160)، جزء استراتژی توسعه چین درآمده (Li & Oberheitmann, 2009: 1414) و از «اجماع پکن» در

1. Millennium Development Goals - MDGs

2. Sustainable Development

مقابل «اجماع واشنگتن»، با همه چالش‌ها و بایدها و نبایدهایش، سخن به میان می‌آید (Nordtveit, 2009: 160-161). چنین مصادیقی نشان می‌دهد که اهداف توسعه در یک جامعه هماهنگ و همگن در پیوند نزدیک با یکدیگر قرار می‌گیرند. البته چنین اصلاحات اقتصادی بدون اصلاحات در بخش سیاسی میسر نبوده است. در این راستا اصلاحات کوچکی مانند کنار گذاشتن مبارزات ایدئولوژیکی و جدال‌های طبقاتی و اعاده حیثیت از قربانیان سیاسی دوره مائو، الغای نظام اشتراکی مزارع به مثابه نظام متصلب کنترل سیاسی و اقتصادی و اداری، انتخابات در مناطق روستایی، پیشرفت مناسب قانون‌گرایی و حکومت قانون، رشد گروه‌های فکری، توسعه و گسترش سازمان‌های غیر دولتی و شکل‌گیری نوعی از جامعه مدنی به سبک چینی، اصلاحات و تغییرات در بوروکراسی و جایگزینی تکنوکرات‌های جوان و تحصیل‌کرده به جای کادرهای کهنه کار، چرخش قدرت و عمل به «حکومت کوچک و جامعه بزرگ»، و تلاش برای ساختن دولت شفاف و کارآمد با ورود به سازمان تجارت جهانی (Zhang, 2006: 152-153) انجام یافته است.

بر این اساس، جامعه و نظام چین، در مسیر لحظه‌های سازنده و تعیین کننده‌ای قرار دارد که بازیگران سیاسی پراگماتیست این کشور، سرنوشت نظام سیاسی-اقتصادی آن را رقم می‌زنند. بنابراین، نخبگان توسعه گرای چینی بنا بر عقل تکنولوژیک و رویه پراگماتیستی، دریافتند که مؤلفه‌ها و اجزای جامعه هماهنگ به گونه‌ای است که تنها در بستر دموکراتیک، امکان وجود و بالندگی می‌یابد.

نتیجه‌گیری

مطالعات و بررسی‌های این مقاله نشان داده است که حضور نخبگان توسعه‌گرا در دوره‌های گوناگون به‌ویژه عصر اصلاحات و پسا اصلاحات، بسترهای لازم برای توسعه‌گرایی به‌ویژه توسعه اقتصادی چین را تمهید نموده است. در این پیوند، نخبگان توسعه‌گرای چینی، ضمن تعهد به رشد و پیشرفت اقتصادی، عزم جدی هم در این مسیر از خود نشان دادند. در حقیقت، داده‌های این مقاله نشان داده است که گذار چین از عقلانیت ایدئولوژیک و سیاست‌های تجدید نظر طلبانه در عصر مائو از یک سو، و اتخاذ سیاست‌های غیر تجدید نظر طلب و تکیه بر عقلانیت پراگماتیک، تخصص و شایستگی، دوران نوینی را در این کشور تولید نموده است که بسترهای توسعه اقتصادی را هموار نموده است. هم چنین، سیاست‌های ملی گرایانه نخبگان توسعه‌گرای

چینی، نه تنها در راستای حفظ تمامیت ارضی قرار گرفته است، بلکه تأمین منافع ملی چین حتی در عرصه جهانی را وجهه همت خود قرار داده است. از سوی دیگر، سیاست‌های دوری از فساد و تکوین بوروکراسی قدرتمند با استخدام بوروکرات‌های متخصص و عمل گرا، به توسعه اقتصادی چین به‌ویژه در سه دهه اخیر کمک بسیاری نموده است. در نهایت، پیوند نزدیک بین رهبران حزب کمونیست و نخبگان چینی در راستای تقویت و تحکیم توسعه اقتصادی تفسیر می‌شود.

هم‌چنین، توسعه اقتصادی چین، بسترهای لازم را برای تکوین جامعه هماهنگ و همگن هموار نموده است. چنین تعریفی از جامعه همزمان با سیاست درهای باز در عصر اصلاحات ببار نشسته است که برآیند آن جامعه‌ای می‌باشد که ضمن تلاش برای افزایش کارایی شاخصه‌های اقتصادی مانند تولید ناخالص داخلی، فقر زدایی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه سیاسی به‌ویژه حکومت قانون، استخدام تکنوکرات‌های جوان و تحصیل کرده، فساد گریزی، استقلال قضایی و غیره را به‌عنوان کارویژه اصلی خود در نظر می‌آورد. براساس چنین الگویی، توسعه اقتصادی کشورهای گوناگون فارغ از واکاوی تجارب کشورهایی که به استخدام نخبگان توسعه گرا و پراگماتیست همت گماردند، بسیار مشکل می‌باشد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- شاهنده، بهزاد (۱۳۷۰). «چین در انتظار ایفای نقش برتر در منطقه آسیا-پاسفیک»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۷۴ و ۷۳.
- شاهنده، بهزاد؛ طاهائی، سیدجواد (۱۳۸۳). *چین نو*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شریعتی‌نیا، محسن و توحیدی، امالبنین (۱۳۸۸). *سیاست خارجی توسعه‌گرا: تجربه چین*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۸۸). *مثلث آسیایی (چین، هند، پاکستان)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- کتاب سبز (۱۳۸۷). *کتاب سبز چین*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۴). *سیاست و توسعه در جهان سوم*، ترجمه علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران: ابرار معاصر.

لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۲). *توسعه و دمکراسی*، ترجمه احد علیقلیان و احمد خاکباز، تهران: طرح نو.

ب) منابع انگلیسی

- Becker, J. (2008). "Tackling Corruption at its Source: The National Corruption Revention Bureau", **Journal of Chinese Political Science**, 13(3): 287–303.
- Bin, Y. (2008). "China's Harmonious World: Beyond Cultural Interpretations", **Journal of Chinese Political Science**, 13(2): 119–141.
- Blanchard, J.M.F. (2008). "Harmonious World and China's Foreign Economic Policy: Features, Implications, and Challenges", **Journal of Chinese Political Science**, 13(2): 166–192.
- Bottelier P. (2003). **Comments**, Washington, DC: Atlantic Council Meeting on WTO Compliance across the Strait.
- Chen, X.W. (1997). "Conflict and constellation: The New Trend of Value Development in China", **The Journal of Value Inquiry**, 31: 97–108.
- Delury, J. (2008). "Harmonious" In. **China policy review**, 148: 35–44.
- Ezzamel, Mahmoud. Xiao, Jason Zezhong & Pan, Aixiang. (2007). "Political ideology and accounting regulation in China", **Accounting, Organizations and Society**, 32(7-8): 669–700.
- Guo, B. (2003). "Political Legitimacy and China's Transition", **Journal of Chinese Political Science**, 8(1-2): 1–25.
- Guo, H. (2008). "Building a Harmonious Society and Achieving Individual Harmony", **Journal of Chinese Political Science**, 13(2): 144–164.
- IMF. (2010). **World Economic Statistics**. www.worldeconomicstatistics.com
- Kent, A. (2008). "China's Changing Attitude to the Norms of International Law and Its Global Impact", In Pauline Kerr, Stuart Harris and Qin Yawing (Ed.), **China's New Diplomacy: 55–76**. New York: Palgrave: Macmillan.
- Lai, H.H. (2006). "Religious Policies in Post-Totalitarian China: Maintaining Political Monopoly over a Reviving Society", **Journal of Chinese Political Science**, 11(1): 55–77.
- Lheem, Han GyuGuo, Sujian. (2004). "Political Economy of FDI and Economic Growth in China: A Longitudinal Test at Provincial Level", **Journal of Chinese Political Science**, 9(1): 43–62.
- Li, Yong & Oberheitmann, Andreas. (2009). "Challenges of Rapid Economic Growth in China: Reconciling Sustainable Energy Use, Environmental Stewardship and Social development", **Energy Policy**, 37: 1412–1422.
- Liqun, Z. (2008). "The Domestic Sources of China's Foreign Policy and Diplomacy", In Pauline Kerr, Stuart Harris & Qin Yaqing (Ed.), **China's New Diplomacy: 109–130**. New York: Palgrave, Macmillan.

- Mahoney, J.G. (2009). "Ideology, Telos and the Communist Vanguard from Mao Zedong to Hu Jintao", **Journal of Chinese Political Science**, 14(2): 135–166.
- Nordtveit, B.H. (2009). "Western and Chinese Development Discourses: Education, Growth and Sustainability", **International Journal of Educational Development**, 29: 157–165.
- Pei, M. (2001). "Corruption and Anti-corruption Strategies in China", **Angang Hu, Center for China Study**: 1–2.
- See, G. (2009). "Harmonious Society and Chinese CSR: Is There Really a Link?", **Journal of Business Ethics**, 89: 1–22.
- Smyth, Russell Mishra, VinodQian, Xiaolei. (2010). "Knowing One's Lot in Life versus Climbing the Social Ladder: The Formation of Redistributive Preferences in Urban China". **Monash Economics Working Papers**.
- Taylor, Jon R. & Calvillo, Carolina E. (2010). "Crossing the River by Feeling the Stones: Grassroots Democracy with Chinese Characteristics", **Journal of Chinese Political Science**, 15: 135–151.
- Tsai Kellees. (2004). "Off Balance the Unintended Consequences of Fiscal Federalism in china", **Journal of Chinese Political Science**, 2.
- World Bank. (2011). "China Economic Statistics", **World Bank**.
- Yaqing, Q. (2008). "International Factors and China's External Behavior: Power, Interdependence, and Institutions. In Pauline Kerr, Stuart Harris and Qin Yaqing (Ed.)", **China's New Diplomacy**: 33–54. New York: Palgrave, Macmillan.
- Yu, O. (2008). "Corruption in China's Economic Reform: a Review of Recent Observations and Explanations", **Crime Law Soc. Change**, 50(3): 161–176.
- Zemin, J. (2002). **Build a Well- off Society in an All- Round Way and Create a New Situation in Building Socialism of Chinese characteristics**, Report at the 16th National Congress of the Communist Party of China.
- Zhang, W. W. (2006). "Long-term Outlook for China's Political Reform", **AEJ**, 4: 151–175.
- Zhaoxing, L. (2005). "Peace, Development and Cooperation: The Banner of China Diplomacy in New Era", **Chinese Journal of International Law**, Volume 4, Issue 2, 677-683.
- Zheng Yongnian, Fook, Lye Liang. (2006). "China's New Nationalism and Cross-Strait Relations", **Relations of the Asia-Pacific**, 7(1): 47–72.